

دو کتاب منتسب به رضا شاه

رامین کامران

تجدید چاپ دو کتاب «سفرنامه خوزستان» و «سفرنامه مازندران» که به ترتیب اول بار در سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۵ شمسی، یعنی یک سال قبل و یک سال بعد از به سلطنت رسیدن رضا شاه منتشر شده است، بخشی از مساعی تبلیغاتی حزب مشروطه به نظر میرسد. این کار توسط نشریه «تلاش» انجام گرفته که مدتی است به آرامی اما به طور پیگیر به نفع این حزب فعالیت میکند و در عین حال میکوشد تا با بازگذاشتن فضایی برای عقاید مستقل، از خوردن برچسب مجله حزبی احتراز کند. این دو کتاب — بر خلاف ادعای مبلغان — سندیت تاریخی ندارد، اگر به بازبینی میارزد از بابت نقشی است که در گفتار تبلیغاتی دوران پهلوی اول ایفا کرده و از بابت یاری رساندن به سنجش نقش نگارنده آنها فرج الله خان بهرامی (دبیراعظم) در سامان دادن به این تبلیغات.

سفرنامه خوزستان

از اولی شروع کنیم که هم تقدم زمانی دارد و هم دندانگیرتر است. «سفرنامه خوزستان» به احتمال بسیار قوی اولین کتابی است که کسی در ایران معاصر محض راه گشودن به سوی قدرت، به نام خود منتشر کرده است. البته در دوران ما کتاب نوشتن سیاستمدارانی که در پی قدرتند امری عادی به شمار میاید ولی در ایران ابتدای قرن بیستم این کار بیسابقه بود و حتی میتوان گفت که امروز هم خیلی معمول نیست. سیاستمداران این کشور معمولاً یا هنگامی که بر قدرت بوده‌اند و محض توجیه سیاستشان کتاب نوشته‌اند یا وقتی که دستشان از قدرت کوتاه بوده خاطرات و نظرات خویش را به روی کاغذ آورده‌اند. در ایران کتاب نوشتن قبل از قدرتگیری و به قصد قدرتگیری نادر است.

مهمترین مشخصه «سفرنامه خوزستان» در این است که با هیچیک از الگوهای کلاسیک کتاب نویسی در ایران و در درجه اول با الگوی سفرنامه نویسی، منطبق نیست. سفرنامه بنا بر تعریف شرح حوادث سفر است. در صورتیکه کتاب حاضر دو وجه دارد که هر دو دائماً در پیش چشم خواننده گسترده است، روایت حوادث راه و شرح آنچه که در پایتخت میگذرد. رفت و آمد بین این دوست که ساختار کتاب را سامان میدهد و نشان میدهد که انگیزه اصلی سفر را نباید در مقصد جست بلکه باید در مبدأ سراغ کرد. این را هم اضافه کنم که کتاب قرار است شرح فتوحات نیز باشد ولی جنگی در آن واقع نشده تا فتحی صورت ببندد. حکایت اینست که رضا خان تا خوزستان رفته و خزل هم با از دست دادن پشتیبانی انگلستان از در بندگی درآمده، نه تیری شلیک شده و نه خونی از دماغ کسی آمده.

در حقیقت بیسابقه بودن کتاب در سنت ادبی ایران همتای بیسابقه بودن نوع سلطنت رضا شاهی و محمدرضا شاهی است در تاریخ سیاسی ایران. همانطور که اگر اصرار داشته باشیم این سلطنت را ادامه سلطنت سنتی بشماریم از درک خصایص آن عاجز خواهیم ماند، اگر هم این کتاب را در خط سیر سنتی قرار دهیم که از آن بریده است، در ارزیابیش ناتوان خواهیم بود. سلطنت پهلوی در اصل و اساس نظام اتوریتری بود از همان قبیل که از قرن نوزدهم به بعد در اطراف و اکناف جهان پیدا شده و آشنایی

با حکومت ناپلئون سوم در فرانسه یا تروخیلو در دومینیکن در شناخت آن بسیار بیشتر به کار می‌آید تا تفحص در احوال داریوش هخامنشی یا ناصرالدین شاه قاجار. «سفرنامه خوزستان» را هم نمیتوان با سفرنامه‌های سنتی سنجد و باید معیار سنجش آنرا در جایی دیگر سراغ کرد.

این کتاب نیز چون خود نظام پهلوی حاصل دوران جدید است، نه فقط از بابت زمانی بلکه از بابت ماهوی و مثل هر پدیده مدرنی در هر کجای دنیا که واقع شود در نهایت نسبتش به تاریخ مغرب زمین میپیوندد. این کتاب نمونه‌ایست از تبلیغ در راه توجیه و تقویت گزیدار سیاسی اتوریتر که با الهام از سرمشکهای اروپایی نوشته شده نه ایرانی. روشن شدن این مطلب حاجت به مختصری توضیح دارد.

مدت درازی طول کشید تا نوع حکومتی که ما امروز «اتوریتر» میخوانیم و یکی از چهار انتخاب سیاسی دوران جدید است، نام نسبتاً ثابتی پیدا کند. این کندی دو دلیل داشت. اول اینکه از پیدایش یک عقیده و پدیده نوین اجتماعی تا تحدید معنای آن و تعریف و نامگذاری راهیست که یکشبه طی نمیگردد. دلیل دوم خصلت پراگماتیک نظامهای اتوریتر است که هم انعطاف ایدئولوژیک دارند و هم تنوع سازماندهی و بسا اوقات با بهره‌گیری از امکانات موجود خود را ادامه نظامهای ماقبل مدرن قلمداد میکنند و به این ترتیب شبهه تداومی را ایجاد مینمایند که وجود خارجی ندارد ولی به کار تبلیغات و جعل مشروعیت می‌آید.

در عصر جدید چشمگیرترین و از دید برخی پراعتبارترین نمونه برقراری حکومت اتوریتر مورد ناپلئون است که توانست پس از انقلاب ۱۷۸۹ قدرت را به دست بگیرد، اروپا را زیر و زبر کند و تصویری بسیار جذاب و پردوام از تمرکز قدرت سیاسی و افتخار نظامی و سازماندهی کشوری به ارث بگذارد. ناپلئون خود را با فاتحان بزرگ مغرب زمین و بالاخص با سزار مقایسه میکرد و میکوشید تا از این راه برای خویش مشروعیت تاریخی کسب کند. ولی روشن است که علیرغم تاج برگ‌بویی که در نقاشی‌ها بر سر او میگذاشتند یا شعارهای لاتین که حجاری‌های دوران وی را مزین میساخت نه حکومت انقلابی فرانسه به جمهوری روم شباهت داشت و نه موقعیت ناپلئون به سزار. وجه اشتراک اصلی این دو همان قدرت‌ستانی به زور ارتش بود.

این ارجاع ایدئولوژیک به امپراتوری روم به قصد مشروع جلوه دادن استبداد مدرن در دوران ناپلئون سوم تجدید شد و به صورت روشن‌تر و پالوده‌تری به کار گرفته شد. خود امپراتور زندگینامه‌ای از سزار نوشت، یا شاید به سبک رضا شاه برایش نوشتند ولی چون خودش هم از قبل اهل کتاب نوشتن بود چندان قبیح جلوه نکرد. علاوه بر این دستور حفريات باستانشناسی در محل بزرگترین پیروزی سزار در فرانسه را صادر کرد و... پیدایش اصطلاح «سزاريسم» برای نامیدن حکومت اتوریتر به همین دوران باز میگردد و در فرانسه هم واقع شد. این اصطلاح مدتها در جهان رواج داشت و هنوز هم به کلی از سکه نیافتاده است. سزار از ورای این استفاده دیرگاهی که از نام و شهرتش شد به نمونه و سرمشق حکومتهای اتوریتر تبدیل گشت. خلاصه اینکه از نیمه دوم قرن نوزدهم شیوه حکومت و قدرتیگری دو امپراتور فرانسه دستورالعمل حکومتهای اتوریتر بود و نام و یاد سزار مرجع والایی برای کسب مشروعیت آنها.

منبع الهام

آشنایی با فرهنگ فرانسه در ایران از قرن نوزدهم آغاز گشت و زبان این کشور رایج‌ترین زبان خارجی در ایران شد. باز شدن راه فرهنگ غرب به مؤسسات آموزشی نوین از دارالفنون به این طرف طبعاً با تدریس تاریخ این خطه که تاریخ یونان و روم باستان نیز بخش مهمی از آن به شمار می‌آمد، همراه بود. تحصیلکردگان مملکت با این حکایات آشنا شدند و از طریق ترجمه و نگارش کتاب و مقاله، بسیاری دیگر را نیز با آنها آشنا ساختند. رد این آشنایی را در وقایع انقلاب مشروطیت و سالهای بعد از آن میتوان یافت.

هنگامی که با کودتای ۱۲۹۹ برای اولین بار بحث ایجاد حکومت اتوریتر در ایران به طور جدی مطرح گردید طبیعی بود که طرفداران ایرانی این انتخاب سیاسی برای توجیه و تبیین آن دست به دامن تاریخ غربی و منابع فرانسوی بشوند. در منابع مختلف تاریخی به تواتر آمده که سید ضیاءالدین طباطبایی پس از کودتا از احمد شاه درخواست فرمان «دیکتاتوری» کرده بود، طبعاً به سبک روم باستان! وقتی یک روزنامه‌نگار کم‌سواد که احتمالاً ردای سزار را از لنگ حمام تمیز نمیداده، تا این اندازه از اوضاع جهان آگاه شده باشد که برای توجیه استبداد نوین چنین مرجعی بجوید میتوان میزان اطلاع درس خوانده‌های مملکت را در این باب حدس زد.

یکی از این درس خوانده‌ها که تصور میکرد استبداد مدرن بیشتر به کار ایران می‌آید تا حکومت پارلمانی همین فرج‌الله خان بهرامی بود که از فردای کودتا رئیس دفتر رضا خان شد و تا دو سه سال بعد از برقراری سلسله پهلوی این مقام را حفظ کرد. طبیعی بود که او با دانش بیشتر در راه پیشبرد طرح سیاسی اتوریتر که با حذف سریع و منطقی سیدضیاء نماینده‌ای جز رضا خان نداشت، بکوشد. او از نظر بسیاری از همعصران نزدیکترین مشاور و به عبارتی راهنمای اصلی رضا خان در میدان سیاست بود. روشن است که نه فقط دو کتاب منتسب به رضا شاه به قلم اوست، بلکه حتی فکر کتاب نویسی به نام پهلوی اول نیز از اوست وگرنه قزاقی که خواندن و نوشتن را هم به درستی نمیداند که به فکر کتاب نوشتن نمی‌افتد، آنهم با هدف راهگشایی به سوی قدرت اعلی و از همه مهمتر با این ساختار عجیب. ولی این را نیز اضافه کنم که بسیار بعید است خود فرج‌الله خان هم از ابتدا تا انتهای کار نوآوری کرده باشد و تمامی طرح و شیوه نگارش از خود او باشد.

به تصور من با توجه به فضای فرهنگی دوران و حوزه الهام‌گیری که در برابر وی گشوده بوده، او طی کوششهایی که برای سوق دادن رضا خان به سوی قدرت مطلق انجام داده است، هم به تاریخ فرانسه نظر داشته و هم به تاریخ روم و در این مورد خاص بیشتر به دومی و بالاخص به سرمشق سزار. این سردار بزرگ در زمان خویش کتابی نوشت تا در بالا بردن اعتبار وی و در نهایت در دست گرفتن قدرت بی‌منازع، به کارش بیاید. کتاب سزار مجموعه‌ایست گزارش‌وار از فتح فرانسه امروز که حدود نه سال طول کشید و با خونریزی بیحد و غارت بی‌حساب همراه بود. کتاب در آن زمان جزوه جزوه به روم فرستاده میشد تا با نسخه برداری دستی که تنها تکنیک موجود دوران بود، تکثیر و منتشر شود و اعتبار سزار را بالا ببرد و بر شمار طرفدارانش بیافزاید. بالاخره هم بعد از فتح فرانسه بود که سزار با لشکریانش به روم وارد شد، حرمت این شهر را شکست و حکومت مطلقه برقرار کرد. این کتاب یکی از آثار کلاسیک تاریخ نگاری لاتین محسوب

است، هم به دلیل کیفیت نثر آن که حتی سیسرون، بزرگترین خطیب روم، روانی و ایجاز بی غل و غش آنرا ستوده و هم به خاطر صحنه‌پردازی‌های درخشان آن که به نظر متخصصان، حاصل توشه‌برداری سزار از تواریخ و بخصوص تراژدی‌های یونان است. حکایت نگارش این کتاب در تمامی کتب درسی تاریخ باستان آمده و بخشهایی از آن نیز ضمیمه ثابت این کتابهاست.

به اعتبار من این کتاب است که در نگارش «سفرنامه خوزستان» سرمشق فرج‌الله خان بوده است. این الگو برداری است که باعث پیدایش کتابی چنین بیسابقه در تاریخ معاصر ایران شده است. به غیر از طرح کلی کتاب، موقعیت تاریخی و برنامه تغییر نظام سیاسی هم نمونه ایرانی را به مثال رومی شبیه میکند. نکته دیگری هم که از سرمشق رومی گرفته برداری شده و باز در تاریخ سنتی ایران مابه‌ازایی ندارد، نطق و خطابه قهرمان داستان خطاب به سربازان است که از عناصر ثابت و به عبارتی تیپیک تاریخ نگاری یونان و روم باستان است ولی با سنت ایرانی بسیار بیگانه مینماید. جالب اینکه فرج‌الله خان نه فقط به رضا خان خطابه نسبت میدهد که هم از بابت نوآوری در تاریخ نگاری جالب است و هم از بابت ناتوانی قهرمان کتاب در سخنوری، بلکه در نطق و از قول رضا خان و خطاب به سربازان ایرانی مدح پایداری و شجاعت سربازان رومی را نیز میگوید که از هر دوی اینها غریب‌تر است و با تاریخ‌نگاری کلاسیک ایران غریبه‌تر. سربازان رومی در اروپا نماد شجاعت و پایداری بوده‌اند نه در ایران که دائم با روم در حال جنگ بوده است.

اینها قرائنی است که من یافته‌ام ولی اگر روزی خاطرات خود فرج‌الله خان بهرامی منتشر شود، احتمال این هست که بتوان در آنها نشانه‌های بیشتری برای تأیید این الهام‌گیری جست. چون تا آنجا که میدانم فرج‌الله خان به کتاب نوشتن به نام رضا شاه اکتفا نکرده است و خاطرات خویش را هم نگاشته. طی جشنهای پنجاه سالگی سلطنت پهلوی که دستگاه تبلیغاتی دولت برای بزرگداشت این سلسله به کار افتاده بود، ضمیمه‌های روزانه‌ای هم از طرف دو روزنامه بزرگ عصر منتشر میشد که اختصاص به برشمردن خدمات این خاندان داشت و در یکی از این ضمیمه‌ها که از طرف «اطلاعات» منتشر شد، صفحاتی از خاطرات فرج‌الله خان هم آمده بود که توسط خانواده‌اش به نشریه داده شده بود و اهمیت اصلیش پرده برداشتن از وجود چنین یادداشتهایی بود، وگرنه خود مطالب نقل شده اهمیت چندانی نداشت.

متأسفانه این یادداشتهای تا به امروز منتشر نشده است و شکی نیست که اگر روزی این کار انجام بشود به روشن شدن تاریخ قدرتگیری رضا شاه و سالهای اول سلطنت وی کمک بسیار خواهد کرد. البته حدسهای بدبینانه‌ای هم میتوان زد که به این امید سایه میافکند. یکی اینکه خود فرج‌الله خان پس از مغضوب شدن و از ترس شهربانی آن روزگار بخشهای اصلی این یادداشتهای را نابود کرده باشد تا به عاقبت داور و تیمورتاش دچار نشود. دیگر اینکه در سالهای پس از سقوط رضا شاه و یا شاید پس از انتشار نمونه این یادداشتهای، دربار با تهدید و تطمیع آنها را از خانواده وی ستانده باشد. نباید فراموش کرد که این کارها در آن دوره باب بود و از جمله احتیاط‌هایی بود که برای آرایش چهره تاریخی سلسله پهلوی به کار میرفت.

سفرنامه‌آمازندان

این کتاب به تحلیل و ریشه‌یابی تاریخی آنچه‌ان میدان نمیدهد که سفرنامه قبلی. کتاب به نسبت کوتاه‌تر است و به ناگهان ختم میشود، به این ترتیب که ناگهان تلگراف اسرارآمیز از پایتخت به رضا شاه میرسد و باعث میشود که وی سفر را ناتمام بگذارد و راهی مرکز شود.

با این حال سفرنامه دوم از دو جهت جالب است. یکی از بابت عرضه برنامه‌های حکومتی رضا شاه و دیگر از بابت ترسیم خطوط شخصیت وی و انعکاس شیوه رفتارش. قسمت اول در حقیقت مجموعه‌ایست از طرح‌های مدرنیزاسیون که از ابتدای مشروطیت دهان به دهان و قلم به قلم میگشت. نظام رضا شاهی به خودی خود چیزی نبود جز تمرکز قدرت در دست یک نفر. ولی نفس تمرکز قدرت نه میتواند تنها برنامه کار باشد و نه اسباب توجیه خود. این رژیم محتاج هویت‌یابی به کمک برنامه و ایدئولوژی بود. کاری که با گردآوری و به اجرا گذاشتن طرح‌های موجود مدرنیزاسیون انجام شد و با ترویج این فکر که مدرن کردن ایران جز به زور سرنیزه ممکن نیست و جدا کردن تجدد از استبداد بی‌حاصل است و غیرمنطقی. میبینیم که هنوز هم که هنوز است بسیاری از همین سرمایه‌تنک سیاسی ارتزاق میکنند و حکومت رضا شاهی را تنها چاره مدرن کردن ایران قلمداد مینمایند.

کتاب در عین حال روشنگر روحیه رضا شاه در فردای رسیدن به سلطنت نیز هست و نشان دهنده این امر که تحقیر دیگران، خود کبیر بینی، اعتقاد صرف به فکر و ابتکار خود... که برخی میکوشند به سالهای آخر سلطنت وی محدود سازند از ابتدای کار برقرار بوده است و سر و ته حکومت او از یک کرباس است. با اینکه کتاب نوشته خود وی نیست انعکاس تغییر وضعیت به نسبت کتاب قبلی را به روشنی میتوان در آن مشاهده نمود. از جمله با مقایسه مکانی که بهرامی در کتاب اول برای خود در نظر گرفته بود و در این کتاب به حداقل رسیده است. اگر وی در آنجا مجال یافته بود تا از نطق کردن و فداکاری خود هم شمه‌ای بگوید یا شرح رو در رو شدن مظفرانه خود را با خزعل بنگارد، در اینجا به کلی در سایه قرار گرفته و اگر به خود اشاره‌ای میکند جز به قصد کوچک نمودن خویش در برابر فرمانروای تازه‌پا نیست.

اگر در کتاب قبلی در کنار بدگویی ثابت از قاجاریه که تا امروز هم از اجزای ثابت تبلیغات پهلوی است، گاهی به نیکی از شاه عباس یا نادر (الگوی ایرانی قدرتگیری رضا شاه) یاد میشد اینجا هیچکس از انتقاد این قزاق نو قدرت در امان نیست. از پادشاهان گذشته دیگر کسی نیست که کار قابل کرده باشد یا حتی کاری را به سرانجام درستی رسانده باشد. ایران نه فقط طی صد و پنجاه سال قاجار، بلکه از قرن‌ها پیش به سوی انحطاط رفته است و از پادشاهان بدتر مردمش هم چنان فاسد شده‌اند که قائد عظیم‌الشأن نمی‌داند با آنها چه بکند. از همان ابتدا خود را به سر این کشور و ملت زیاد میبیند و ابا ندارد از اینکه بگوید هیچکس، حتی اطرافیان، یعنی امثال بهرامی و دشتی و دیگر معلم‌های سرخانه وی، استعداد درک طرح‌هایی را که برای ایران در سر پخته ندارند. آنچه‌ان اعتمادی به قدرت خود پیدا کرده که از هیچ مضحکه‌ای باک نمیکند. مانعی نمی‌بینند که از قولش از تندروی در تجدد ادبی هم انتقاد بکنند. تاریخ‌نگاری سنتی ایران را به دلیل پیروی نکردن از روش درست مستحق ایراد می‌شمرد و برای تحلیل تاریخی دلایل انحطاط به گوستاو لوبون ارجاع میدهد و حتی خود مدعی میگردد که با آنچه در دوره

قاجاریه شاهد بوده توانسته دلایل انحطاط ساسانیان و صفویه را نیز «استقصاً» نماید! و در نهایت به صراحت معتقد است که همه کارها را باید شخصاً سر و صورت بدهد، از انتظام مملکت گرفته تا لباس پوشیدن مردم. از هیبت خود راضی است و نیز از ترسی که در دل همگان میافکند. مانعی نمیبیند که از قولش بنویسند مردی را که با زیرشلواری کنار خیابان نشسته بوده و و سیگار میکشیده به دست خود ادب کرده است و لابد این کار و هزار و یک کار دیگر را شاهانه می‌شمارد. آنچه بیش از هر چیز در سطر سطر این کتاب هویداست تحقیقی است که هر زورگو برای زورشنوان دارد و باید درسی باشد برای آنهایی که سنگ حاکم مقتدر را به سینه میزنند..

عاقبت حکایت

فرج الله خان بهرامی از کسانی است که جوانیش مصادف بوده با انقلاب مشروطه. خیزش این حرکت بزرگ مردمی را دیده و افتش را هم شاهد بوده. احتمالاً همین تجربه تلخ، اولتیماتوم روس در ۱۹۰۹ و متعاقب آن اشغال کشور توسط قوای روسیه و اشغال وسیعتر آن در جنگ جهانی اول و هرج و مرج ناشی از ضعف دولت مرکزی وی را از دمکراسی و مجلس ناامید کرده و تصور اینکه نظم جز با زور برقرار شدنی نیست او را به سوی طرفداری از حکومت اتوریتر سوق داده است. از آنجا که تحصیلکرده و صاحب فرهنگ بوده احتمالاً دچار همان خوشبینی شده که بسیاری از روشنفکران، نه فقط در ایران بلکه در همه جا، نسبت به مستبدان کم‌سواد دارند. روی این حساب میکنند که چون اینها فکر پخته و تحصیلات عالی ندارند همیشه محتاج صاحبان این دو خواهد بود و میتوان به شکلی که باید هدایتشان کرد. خلاصه اینکه زور از او و فکر از ما. غافل از اینکه آنچه در رهبری مملکت شرط لازم است و بدون آن کار ممکن نمیشود قدرت است نه افکار بلند و تسلط بر کلام و...

امروز که دوباره عده‌ای دلباخته تصویر بزرگ کرده رضا شاه شده‌اند و عده‌ای دیگر آماده بهره‌برداری از این مدّ تاریخی هستند تا باز در ایران حکومت اتوریتر برقرار سازند، نگاهی دوباره به انتخاب سیاسی دبیراعظم و عاقبت کار بی‌فایده نیست. فرج الله خان از معدود یاوران استبداد رضا شاه بود که با وجود کنار گذاشته شدن تا آخر حکومت وی گرفتار قدردانی‌های خاص رضا شاه نشد و بر خلاف برخی دیگر همگنان دچار زندان و تبعید و مرگ نگشت. فقط پست و مقامش را از دست داد ولی سرنوشت سیاسیش با دیگر همقطاران تفاوت چندانی نداشت. زمانی یکی از سیاستمداران ایران این افراد را به داربستهای بنای دیکتاتوری تشبیه نمود که وقتی بنا بر پا شد دیگر حاجتی به وجودشان نیست و باید جمعشان کرد. این هشدار هنوز معتبر است و باید خطاب به آنهایی که باز سودای بر پا کردن حکومت اتوریتر دارند تجدیدش کرد.